



خداوند قادر به من آموخته است چه بگویم، تا بتوانم خستگان را توانایی بخشم. هر صبحگاه مرا مشتاق میسازد تا به تعالیم او گوش دهم. 5. خداوند به من فهم عطا کرده است. من سرکشی ننمودهام، و به او پشت نکردهام. 6. پشتم را برای آنهایی که مرا با شلاق میزدند، برهنه نمودم، و وقتی به من ناسزا میگفتند، ریشهای مرا میکندند، و به من آب دهان میانداختند، اعتراضی نکردم. 7. ناسزاهای آنها مرا ناراحت نمیکند، چون خدای قادر مطلق به من کمک میکند. 8. من آماده تحمل آنها هستم، و میدانم که شرمنده نخواهم شد،

چون خدا نزدیک است و او بیگناهی مرا ثابت میکند.

آیا کسی جرأت دارد مرا به جرمی متهم کند؟ بیایید به دادگاه برویم، بگذارید او اتهامات خود را ارائه دهد! 9. خداوند قادر خودش از من دفاع میکند، دیگر چه کسی میتواند مرا متهم سازد؟ مدعیان من مثل پارچه بید خورده، از بین خواهند رفت.

بهترین چیزی که ما انسان ها می توانیم درک بکنیم این است: که خدا می خواهد با ما ارتباط برقرار بکند. خداوند می خواهد با ما انسان تعلق داشته باشد. او می خواهد که ما همه چیز به او اطلاع دهیم. خدا می خواهد که ما در مورد مشکلات خود با او صحبت کنیم. او می خواهد که ما در مورد گناه خود صحبت کنیم. او می خواهد که ما روز به روز بخاطر چیزهای زیبا که او به ما داده است، تشک کنیم. به همین دلیل یکی از عالی ترین هدایا که خدا به ما داده است این است: که ما می توانیم با خدا صحبت کنیم. ما باید این کار را با دعاها مزمور انجام دهیم، و همچنین با نماز که به سادگی از صمیم قلب صحبت کنیم انجام دهیم. و در عین حال، دعا برای انسانها خیلی سخت است. دوباره و دوباره روزهای ما بدون دعا آمد و رفت. دوباره و دوباره ما اعتقاد را که خدا واقعا به ما گوش می دهد را پیدا نمی کنیم. آه، چرا دعا انقدر پیچیده است!

ما این ارتباط را میان ادم و حوا و خدا می بینیم که چه طور آنها آن زمان با خدا قدم زدند و صحبت کردند. ولی همین افراد به ما نشان دادند که چه باعث شد که همه چیز به راه بد کشیده شد. آنها به گناه افتاده بودند و در اولین گناه، آنها ارتباط خودشان را با خدا از دست دادند. و خدا می بایستی ادم را صدا می زد: "ای ادم کجا هستی؟" و او هم خودش را از خدا پنهان می کرد و راز خودش را دیگر نمی توانست برای خدا آشکار سازد. بجای اینکه او گناه خودش را قبول کند همیشه حوا را مسول گناه خودش می دانست. و حوا هم مار را گناهکار می دانست. و بعد از این اتفاق ها درگیری های زیادی پیش آمده است. و از جدایی انسان از خدا جنگ ها پیش آمدند و همه اینها بخاطر جدا ماندن ما از خدا می باشد. و تنهایی و جدا ماندن ما انسان ها از خداوند را می توان در نسل های بعدی انسان ها دید. خطبه ما از کتاب اشعیا از عهد عتیق می باشد. اشعیا در جایی تاریک و غیر قابل درک کردن، ما را به صحبت کردن و شنیدن دعوت می کند. خداوند ما به ما یک زبان هدیه داده است. و هر روز صبح خدا گوش های من را برای شنیدن باز می کند. ولی اشعیا این را می دانست که انسان ها از روی ویژگی های انسانی خودشان این سخنان را گوش نکرده اند. او همواره راجع به خدا سخن گفت و از پا ننشسته بود. ولی هر چه او بیشتر راجع به این موضوع صحبت می کرد مردم به آن توجهی نمی کردند. ولی اشعیا یک دگرگونی را در انسان ها می بیند ولی این تغییر در زمان خودش اتفاق نمی افتد بلکه آن در آینده رخ خواهد داد. روزی خواهد آمد که شخصی می آید که خدا گوش و دهان او را برای سخنان خودش باز می گشاید. و همه چیز مثل روزهای اول حضور آدم و حوا می شود. و ما با خدا در یک جماع قرار می گیریم.

خدا به من دهان و گوش داده است و من می توانم سخن بگویم. ولی نه تنها فقط این، بلکه سخن خداوند به عمل تبدیل می شود. او خواست خدا را انجام خواهد داد همانطوری که خدا از ابتدا می خواسته است. و تمام زندگی او با این جمله

"خواست تو برقرار باشد" یکی می شود. و در این شخص هیچ چیز شخصی برای ابراز کردن وجود ندارد بلکه تماما خواست خدا در او وجود دارد. این شخصی که اشعیا از او می گوید کسی شبیه ما انسان ها نمی باشد. کسی همچنین شخصی را نمی شناسد. ما انسان ها همیشه خواسته های خودمان را در اولویت قرار می دهیم. و وقتی که ما به خدا دعا می کنیم همیشه چیزهایی که برای ما مهم باشند را از او می خواهیم و هیچ وقت به آن فکر نمی کنیم که خواست خدا اصلا چه می تواند باشد. و وقتی که ما سخن های خدا را متوجه شده باشیم سریع ما آنها را فراموش می کنیم. سخنان خداوند را ما نمی توانیم انجام دهیم. ولی شخصی که اشعیا از او سخن می گوید کاملاً با ما فرق دارد. او شخصی است که تمام کلمات خداوند را به اجرا درمی آورد. همچنین قوم فیلیپیان این سخن را درباره او می گویند که: او شخصیت خودش را بر روی زمین بسیار پایین آورد و تا آخرین روز زندگی خودش مطیع بود و در صلیب کشته شد. اشعیا تمام این رخدادها را می توانست ببیند که او چطور کتک می خورد و چگونه او را شکنجه می کنند و به صلیب می کشند. اشعیا همه این وقایع را به صورت شگفت انگیزی توضیح می دهد. او همه اتفاقات را با جزئیات توضیح می دهد. مردم عیسی را کتک می زنند او را مسخره می کنند و شلاق می زنند. با توجه به تمام این ناگواری ها عیسی چهره خودش را همواره همانند یک کوه محکم نشان می داد. و آدم نمی توانست در او تفر و یا خشمی را بخاطر اعمال آن مردم ببیند. و تمام نگاه او قلب او به سمت خدا بود. حتی در زمانی که خدا او را در بالای صلیب ترک کرده بود می دانست که او همیشه با خدا یکی می باشد. و آدم می توانست در تمام زندگی عیسی این را ببیند که او با توجه به دانستن آینده باز هم راه خودش را ادامه می داد. او شاگردانی داشت که به او خیانت می کنند و یا او با الاغ خودش وارد شهر اورشلیم می شود و همان مردمی که او را بعدها شکنجه می کنند آنان به او خوش آمد می گویند. و او با تمام این وجود از ابتدا نگاه خودش را از روی خدا بر نمی دارد. و بر روی قلب خود این را نوشته بود که ای خدا اگر تو این را می خواهی من انجام می دهم. ولی این باهم بودن عیسی با خدا همیشه در زندگی او باقی نمی ماند. و این راه زندگی عیسی او را به یک رابطه بهتری با خدا ختم نمی کند بلکه خدا او را در بالای صلیب ترک می کند. و او رابطه خودش را با خدا از دست می دهد و برای همین در بالای صلیب می گوید که ای خدا چرا من را ترک کردی. در اینجا چیز غیر قابل باوری پیش می آید چرا که تنها کسی که در آن جا به سخنان خدا گوش کرده است در بالای صلیب قرار می گیرد و از طرف خدا ترک می شود. در اینجا روال زندگی به گونه ای دیگر نسبت به طریقه زندگی آدم و حوا می گذرد. خدا در اینجا رابطه خودش را قطع می کند و او خودش را یعنی عیسی را ترک می کند او تنها کسی بود که بدون گناه بود و برای مجازات شدن بروی صلیب کشیده می شود. اینها همه بدون هدف نبوده است زیرا بدین وسیله ما توانستیم دوباره با خدا در ارتباط باشیم. ما و عیسی دیگر در بالای صلیب تنها نمی مانیم. او دیگر در کنار خدا است و قلب او برای ما می تپد. او برای ما دعا می کند و همیشه در همه حال یعنی در زمان تندرستی یا مرضی یا گرفتاری و یا خشنودی در کنار ما می باشد. ما دیگر نیازی نداریم که تنها بمانیم. هفته ای که ما امروز آغاز می کنیم به نام هفته اندوه می باشد. زیرا ما در این هفته به یاد راهی که عیسی پیموده است فکر می کنیم. همچنین این هفته یک نقطه عطفی دارد زیرا در روز پنجشنبه سبز عیسی با شاگردان خودش اجتماعی را تشکیل می دهد. و چیزی که آنجا می گوید برای ما خیلی معنی مهمی دارد: این جسم من است و این خون من است. او خودش را برای ما در این قالب هدیه می دهد تا ما بتوانیم با او یکی شویم. بر روی نشان صلیب و این هفته این جملات را ما می توانیم ببینیم: اجتماع خداوند، با خدا بودن، تنها نماندن و با یکدیگر یکی شدن. این جواب خداوند به انسان هایی است او را ترک کردند. آمین